

## کشف قوانین طبیعت و نیازمندی به خداوند

حیدر حب الله

ترجمه: محمد رضا ملانی

سؤال 1: بسیاری از فعالیت‌های علمی که امروز در جریان است، به ویژه در دانشگاه‌های غربی، به دنبال آن هستند که وجود خداوند را انکار کنند، دلیلشان هم این است که انسان عوامل طبیعی اتفاقات عالم را کشف می‌کند و معتقداند که درک عوامل طبیعی، اسباب تکوینی و قوانین حاکم بر طبیعت ما را به سمت انکار وجود خداوند می‌کشاند، و از آن‌جا که انسان این عوامل را درک می‌کند دیگر نیازمند این نیست که خدایی را بپرستد و در نتیجه شکاف عمیقی میان علم و دین ایجاد کرده‌اند، حال نظر شما پیرامون این دلیل استقرائی چیست؟ آیا شما کشف عوامل طبیعی را به معنای انکار خداوند می‌دانید؟

پاسخ: در دو سطح می‌توانیم به پرسش شما پاسخ دهیم:

سطح اول: فیلسوفان و پژوهش‌گران حوزه فلسفه و الهیات مدت‌ها است که به این موضوع پرداخته‌اند و به درستی معتقداند که هیچ رابطه ضروری‌ای میان اکتشافات علمی در تمامی زمینه‌ها و انکار خداوند، وجود ندارد. دلیلشان این است که:

1) عده‌ای از متدینین تصور می‌کنند که خداوند علت بی‌واسطه هر پدیده‌ای است که اطراف ما پدیدار می‌شود، به عبارتی علت بی‌واسطه پدیدآمدن این بیماری پوستی یا آن از کارافتادگی یا ... خود خداوند است، در این صورت هنگامی که علم علت‌های نزدیک، عوامل اصلی و یا یاری‌گر امر خاصی را کشف می‌کند، ناگهان آن اندیشه الهی از میان می‌رود، چرا که پیش از این فکر می‌کرد علت بی‌واسطه آن پدیده خداوند است، ولی وقتی که سبب را کشف کردیم و فهمیدیم که برای مثال یک اختلال در معده سبب این مریضی بوده، در این صورت به راحتی وجود خداوند را انکار می‌کنیم. حال هرچه کشف‌هایی از این نوع افزایش یابند، اندیشه الله در فهم طبیعت محدودتر می‌شود. شاید بسیاری از افراد پیرامون خداوند متعال اینگونه می‌اندیشند و به همین جهت با پیشرفت علم و کشف اسباب طبیعی، اندیشه خدا از میدان عقب‌نشینی خواهد کرد.

ولی نتیجه پژوهش‌های فلسفی و کلامی‌ای که با رویکردهای دینی صورت پذیرفته است - از قرن‌ها پیش - نشان می‌دهد آن‌طور که این متدینین فکر می‌کردند، صحیح نیست. برای مثال وقتی می‌گوییم که خداوند سبب فراخی یا تنگنایی در روزی من است معنایش این نیست که ضرورتاً بی‌واسطه روزیم را افزایش یا کاهش داده‌است، بلکه معنایش این است که تمام اسباب عللی که منجر به چنین پدیده‌ای شده‌اند، در نهایت به خداوند باز می‌گردند یا اینکه خداوند نسبت به آن‌ها سیطره کاملی دارد. به همین دلیل است که می‌بینیم برخی از فیلسوفان برای اشاره به خداوند صفاتی چون علت علت‌ها، نخستین

سبب، نخستین حرکت‌دهنده و امثال آن را به کار می‌گیرند که با وجود اسباب میانی سازگار است. طبق زبان فلسفه مشاء یا بسیاری از متکلمان مسلمان و غیر مسلمان، خداوند این عالم را به واسطه شبکه بسیار پیچیده‌ای از اسباب، علل و حرکت‌دهنده‌هایی مدیریت می‌کند که آخرین حلقه‌های آن‌ها به خداوند متعال متصل می‌شود.

شاید حتی در دوران معاصر این توضیح بتواند تفسیر خوبی برای ایمان بسیاری از دانشمندان طبیعی به خداوند سبحان باشد، آن‌ها اکتشافات نوینی که در علوم مختلفی چون فیزیک، ستاره‌شناسی، شیمی، پزشکی و ... روی می‌دهد را در تناقض با ایمان به خداوند نمی‌دانند بلکه باور دارند پیش‌رفت در این علوم ایده وجود خداوند استوارتر و انکار آن را دشوارتر می‌سازد.

2) در مسئله خداوند، فلسفه‌های دینی به آغاز اشیا به معنای علمی معاصرش نمی‌پردازند. منظور از آغازگاه، منشأ پدیده‌ای است که آن را موضوع بررسی خود قرار داده‌ایم و پی‌گیر آن هستیم که نقطه و لحظه نخستینی که این شیئی پدیدار شده‌است را بشناسیم. علم در شاخه‌های مختلفش در این زمینه نیز برتری دارد و بحث از علت هستی از زاویه نقطه آغازین آن نیز مرتبط با همین روش بررسی در علوم مختلف است. بنابراین، با چشم‌پوشی از اینکه نظریات تبیین‌کننده نقطه آغازین هستی، آیا قطعی و بی‌چون‌وچرا هستند یا صرفاً مجموعه گزاره‌هایی را به ما می‌نمایانند که درونشان حدس و گمان موج می‌زند، طرفداران الحاد تصور می‌کنند که نقطه آغاز هستی همان‌جایی است که بایستی مباحث الاهیاتی بر آن متمرکز شوند و اگر کشف کردیم که هستی حاصل آن انفجار مهیب است یا ... نتیجه این خواهد بود که خدایی را در آن لحظه مشاهده نکرده‌ایم و ما از هر جهت، حق‌به‌جانب خواهیم بود.

فلسفه‌های دینی اساساً با این روش سر ناسازگاری دارند و معتقداند که به‌کارگیری چنین اسلوبی ما را به ناکجاآباد رهنمون می‌شود؛ دلایلش آن است که علوم تجربی برای کشف واقعیت خداوند نیز راهی را می‌پیمایند که به واسطه آن چگونگی روابط عناصر مادی جهان را کشف کنند، بنابراین پیش‌فرضشان این است که پیوند میان جهان و خداوند نیز مادی است، پس اگر نتوانستند چنین پیوندی را مشاهده کنند - آنطور که بسیاری از وابستگی‌ها و پیوندهای مادی جهان را کشف کرده‌اند- واقعیت او را نمی‌پذیرد. این مهم‌ترین نکته‌ای است که در بررسی‌های علمی موضوع خداوند بایستی به آن توجه کنیم.

از همین روی فلسفه‌های دینی پیش‌رفت مسئله اثبات وجود خداوند را در گرو روش‌های انحصاری به کار رفته در موضوعات مادی نمی‌دانند و اینگونه خود را در بن‌بست محدودیت‌های ابزارهای بررسی موضوعاتی از این دست مشاهد نمی‌کنند. به نظر می‌رسد علوم طبیعی بایستی در این زمینه انعطاف بیشتری نشان دهند دقیقاً همانطور که چگونگی پرداختنشان به نظام‌های مکانیکی و ابزارهای دست‌ساز با نوع بررسی‌شان در قلمرو روان انسان، رفتارها و درونیات او متمایز است. بنابراین گاه، روش پرداختن، ابزارهای اثبات و اسلوب‌های بررسی با تفاوت در موضوع، دگرگون می‌شوند. دقیقاً این نکته، نمایان‌گر نظرگاهی است که به هیچ وجه نباید از آن چشم‌پوشی کرد.

از آنجا که فلسفه دینی کار خود را با تحلیل واقعیت موجود در زمان حاضر آغاز می‌کند، تناقضی را میان ایده خدا و نیازمندی عالم به او و میان پذیرفتن نظریه ازلی و ابدی بودن جهان مشاهده نمی‌کند. دلیل اینکه

فلسفه کار خود را با مشاهده و تحلیل واقعیات موجود شروع می‌کند این است که طبق براهین فلسفیشان، نیازمندی معلول به علت موقتی نیست بلکه این نیاز هیچ‌گاه از بین نمی‌رود و به عبارتی معلول هم در به وجود آمدن و هم در تداوم وجودش نیازمند علت است. حال که برایشان ثابت شد جهان نیازمند علت است – که البته بحث پیچیده‌ای است و برای فهم آن تحلیل‌های فراوانی را بایستی پشت سر بگذاریم- نتیجه آن خواهد بود که پیش‌فرض وجود داشتنش در حال حاضر، وجود خداوند است، چه آغازی در کار باشد و چه ایده نقطه آغاز زایده توهم و خیال انسانی باشد.

چیزی که تا به حال می‌خواستیم بدان اشاره کنیم این بود که برخی از ما تصور می‌کنیم که تنها یک روش برای اثبات وجود خداوند وجود دارد و اگر این روش در این مسیر عقیم باشد، می‌توانیم وجود خداوند را انکار کنیم. در حالی که از نظرگاه روشی، پیش از ورود به بحث بایستی این پرسش را پاسخ دهیم که: ما از چند روش ممکن و احتمالی برای اثبات وجود خداوند یا نفی وجود او برخورداریم؟ پس از پاسخگویی به آن بایستی وارد مسئله اصلی شویم و یکی‌یکی این روش‌ها را بیازماییم، حال با توجه به نتایج ممکن بر سر راه ما، اگر ما را به نتیجه‌ای ایجابی رساندند، برای ما بسنده خواهد بود، اگر به نتیجه‌ای سلبی رسیدیم وجود او را انکار می‌کنیم، اما اگر این روش‌ها ما را به چیزی نرساند، نه سلبی و نه ایجابی، آن را تنها در حد فرضیه‌ای امکانی در نظر می‌گیریم و نه چیزی بیشتر. اما اینکه پیش از مطالعه روش‌های دیگری که در فلسفه و الاهیات از قرن‌ها پیش مطرح شده‌اند، از همان آغاز خودمان را به یک روش محدود کنیم، صرفاً یک مصادره و پیش‌داوری است.

سطح دوم: تمام این توضیحات در رابطه با این تصور بود که پیشرفت علوم نوین باعث می‌شود اندیشه وجود خداوند از هم بپاشد. ولی کار ما در برابر کسی که تصور می‌کند این پیشرفت‌ها نیازمندی ما به وجود خداوند متعال را از بین می‌برد، آسان‌تر است. اجازه دهید فعلاً بر اندیشه مهمی متمرکز شوم که برخی از طرفداران تصور دوم آن را مطرح می‌کنند. آن‌ها معتقداند که انسان پیشامدرن با آفریده‌های الهی در دل طبیعت روبه‌رو بود و زندگی خود را با گیاهان، درخت‌ها، کوه، جنگل و ... می‌گذراند. همه این‌ها آفریده‌های خداوند بودند و به همین دلیل انسان همیشه فضل و بخشش خداوند تبارک و تعالی را به واسطه بارش نزولات آسمانی که سبب رویش گیاهان و زندگی جانوران و انسان بود، حس می‌کرد.

اما پس از پیشرفت علوم نوین، خلاقیت‌های این انسان به مانعی در برابر دیدگان او مبدل شد تا بتواند فضل و رحمت پرودگار عالم را ببیند. او دیگر برای مسافرت‌ها و گردش‌هایش خودرو، هواگرد، قطار، موتور سیکلت، دوچرخه و ... را به کار گرفت، وسائلی که همگی را خود ساخته بود و برای تداوم زندگی‌اش نیازمند شرکت‌های صنعتی و دول‌زاینده‌ای بود که بتوانند امکانات تجارت و جابه‌جایی را برای او بر روی این کره خاکی فراهم کنند. در همین راستا روز به روز به تولید خوراک صنعتی-شیمیایی افزوده شد تا جایی که در برخی از سطوح بسیاری از مواد خوردنی را خودش تولید می‌کرد. این بود که باعث شد کم‌کم اندیشه فضل و رحمت الهی از ذهن انسان‌ها رخت ببندد و جای آن را انسانی بگیرد که همگی در تداوم وجود، زندگی و رفاه خود، مدیون او هستند.

همانطور که قرآن و برخی از روایات بیان می‌کنند، نمرود هم دقیقاً همین‌گونه می‌اندیشید، چرا که بشر امروزی نیز این‌گونه می‌اندیشد که هستی و نیستی‌اش در دست خود اوست و فکر می‌کنند که قیمت وجود

انسان، امکان زندگی و معنای بقایش وابسته به دستاوردهایی است که از هر طرف او را فراگرفته‌اند و بشریت را مستهلک کرده‌اند.

این دگرگونی زیرورو کننده، ایده خداوند کریم و بخشنده را تنها به دلیل برون‌رفت از عصر کشاورزی، از ذهن ما پاک کرده و انسان را به جای او قرار داده است. ما نباید این پدیده را دست‌کم بگیریم. این اندیشه نادرست است، بدون باران، خاک، هوا، خورشید و ماه، زندگی تداومی نخواهد داشت و بدون مواد اولیه با انسانی بی‌دست‌و‌پا مواجه خواهیم شد. انکار ناپذیر است که این علوم نوین بر زندگی ما تأثیر گذاشته‌اند ولی اثری وهمی روانی وجود دارد که دل‌مشغولی به آن باعث شده برخی از واقعیات را به فراموشی بسپاریم. یگانگی خداوند متعال از این جهت است که تنها او نعمت‌های خودش را در اختیار ما قرار داده و وجود و حرکت ما فقط با یاری او امکان‌پذیر است، پس همو است که به واسطه اشیا، گیاهان، حیوانات و انسان‌های دیگر، ما را یاری می‌کند.